

. تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین

علیه السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام

گردیده است

آگاه شویم .

جلد اول .

دوستی و دشمنی با آل پیغمبر ﷺ

نویسنده: حسن امیدوار

بسم الله الرحمن الرحيم

با عنایت حضرت حق تعداد چهارده جلد کتاب در موضوعات مختلف اجتماعی و اخلاقی در سطح همگان که کم و بیش نیاز به عمل یا رعایت یا دانستن آن داریم با نام ((آگاه شویم)) همراه با سند از منابع معتبر که دارای شهرت هستند ترتیب یافته است که انشاء الله امیدوارم مورد قبول حضرت امام زمان عجل الله تعالی الشریف و شما خوانندگان آگاه قرار بگیرد که بتوانید با این مجموعه بهره ای ببرید و دعاگوی ما باشید. برای اطلاع عزیزان نام موضوعات به شرح زیر است :

1. دوستی و دشمنی با آل پیغمبر ﷺ چرا؟

2. خدمت به پدر و مادر چرا؟

3. عزت نفس ، بلند همتی ، شرافت چرا؟

4. خوردن مال مردم چرا؟

5. حقوق همسایه و برادر دینی یا معاشرت خوب چرا؟

6. وفای به عهد و پیمان چرا؟

7. مهمان نوازی چرا؟

8. حرص و قناعت چرا؟

9. اسراف و سخت گذرانی چرا؟

10. صدقه و انفاق چرا؟

11. پیروی یا مخالفت با نفس چرا؟

12. احترام و نیکی به سادات چرا؟

13. رعایت زبردستان و یتیمان چرا؟

14. دعا و توسل چرا؟

حسن امیدوار

فروردین ماه 1383

نمونه ای از دوستان واقعی ائمه علیهم السلام

حکیم بن عتیبه گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم، خانه پر از جمعیت بود در این هنگام پیرمردی که تکیه بر عصای آهنین خود داشت وارد شد بر در خانه ایستاده، گفت: السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته و سکوت کرد. حضرت باقر علیه السلام فرمود: علیک السلام و رحمة الله و برکاته. پیرمرد رو به طرف حضار مجلس نموده بر همه سلام کرد و آنها جواب سلامش را دادند آنگاه متوجه حضرت شده و عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا به نزدیک خود جای ده.

فوالله انی لاحبکم و احب من یحبکم و والله ما احبکم و لا احب من یحبکم
لطمع فی دنیا والله انی لا بغض عدوکم و ابرء منه والله ما ابغضه و ابرء منه لوتر،
کان بینی و بینہ والله انی لاحل حلالکم و احرم حرامکم و انتظر امرکم فهل تر
جولی جعلنی الله فداک

به خدا سوگند شما را دوست دارم و دوستان شما را نیز دوست دارم، این
علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه برای طمع در دنیا است. به
خدا قسم دشمنان شما را دشمن دارم و از آنها بیزارم. این دشمنی و بیزاری که
نسبت به آنها ابراز می کنم خدای را شاهد می گیریم که نه به واسطه کینه و
خصومتی است که بین من و آنها باشد. آنچه شما حلال بدانید حلال می دانم و
آنچه حرام بدانید حرام می دانم و انتظار فرج شما خانواده را می کشم یابن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدایت شوم با این خصوصیت آیا امید نجاتی برایم هست؟!
حضرت باقر علیه السلام فرمود: جلو بیا؛ او را پیش خواند تا در پهلوی خود
نشانید. آنگاه فرمود: پیرمرد.

شخصی خدمت پدرم علی بن الحسین علیه السلام رسید همین سوالی که تو کردی از ایشان نمود. پدرم در جوابش فرمود: اگر از دنیا بروی وارد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین علیهم السلام می شوی ، قلبت خنک خواهد شد و دلت از التهاب می افتد شاد خواهی شد و چشمهایت روشن می گردد، با کرام الکاتبین به خوبی و خوشی روبرو خواهی شد آنگاه که جانت به اینجا برسد (در این هنگام با دست اشاره به گلوی خود نمود) در زندگی نیز چیزهایی خواهی دید که باعث روشنی چشمت هست و با ما در مقامی بلند و ارجمند خواهی بود.

پیرمرد از شنیدن این مقامات چنان غرق در شادی شد که خواست برای مرتبه دوم عین جملات را از زبان امام علیه السلام شنیده باشد، از این رو عرض کرد یابن رسول الله چه فرمودید؟!

حضرت باقر علیه السلام سخنان خود را تکرار کرد. پیرمرد عرض کرد اگر من بمیرم بر پیغمبر و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد می شوم . چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنک می شود و کرام الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات می کنم وقتی جانم به گلویم برسد.

اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن می نماید و با شما در درجه ای بلند خواهم بود؟!

در این هنگام پیرمرد را چنان گریه ای گرفت که مانند ژاله اشک می ریخت و با صدای بلند های های گریه می کرد. آنقدر گریه کرد که بر زمین افتاد. قطرات پیاپی اشک و ناله های جانگداز که حاکی از قلب پر محبت و ولای پیرمرد بود چنان اطرافیان را تحت تاءثیر قرار داد که همه با صدای بلند شروع

به گریه کردند. حضرت باقر علیه السلام رو به طرف پیرمرد نموده با دست مبارک قطرات اشک را از مژگانش می گرفت و می پاشید.

پیرمرد سربلند نموده و عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارکت را به من بده . حضرت دست خود را به طرفش دراز کرد.

پیرمرد گرفته شروع به بوسیدن کرد و بر چشمهای خود گذاشت ، سینه و شکم خویش را گشود، دست آن جناب را بر روی سینه و شکم خود گذاشت آنگاه از جای حرکت کرده سلام داد و رفت .

حضرت باقر علیه السلام تا موقعی که پیرمرد در حال رفتن دیده می شد او را با توجه مخصوصی تماشا می کرد، پس از آن روی به جمعیت نموده فرمود:

هر کس مایل است مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند، حکیم بن عتیبه راوی حدیث می گوید هیچ مجلس عزائی را ندیده بودم که از نظر سوز و گداز و سیلاب اشک شباهت به این مجلس داشته باشد. ⁽¹⁾

سید حمیری در حال احتضار چه دید

محدث قمی رحمته الله در تنمة المنتهی می نویسد سید اسماعیل حمیری مردی جلیل القدر و عظیم المنزله و از مادحین اهل بیت علیهم السلام است ، سابقه ندارد احدی از اصحاب ائمه حضرت باقر علیه السلام مانند سید حمیری نشر فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام را نموده باشد.

علامه امینی رحمته الله در جلد دوم الغدیر ص 222 در فضیلت و مقام سید روایتی نقل می کند که مضمونش این است .

حضرت رضا علیه السلام فرمود در خواب دیدم نردبانی دارای صد پله در محلی گذاشته شده از آن بالا رفتم وقتی به آخر نردبان رسیدم وارد قبه سبزی شدم که خمسه طیبه علیه السلام در آنجا نشسته بودند مردی در مقابل ایشان ایستاده بود و این قصیده را می خواند.

لام عمر و باللوی مربع طامسة اعلامها بلقع

(2) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همین که مرا مشاهده نمود فرمود: مرحبا پسر جان علی ابن موسی الرضا بر پدرت علی و مادرت فاطمه و بر حسن و حسین علیهم السلام سلام کن ، سلام کردم فرمود بر شاعر و مادح ما در دنیا سید حمیری نیز سلام کن . به او هم سلام کرده نشستم . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قصیده را بخوان . سید شروع کرد به خواندن ، وقتی که به این شعر رسید.

و رایة یقدمها حیدر و وجهه کالشمس از تطلع

پرچمی است بر دوش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ صورت آن آقا همچون خورشید درخشان است در این هنگام حضرت رسول و فاطمه زهرا و دیگران دانه های اشک از مژگان فرو ریختند به این قسمت شعر که رسید.

قالوا له لو شئت اعلمتنا الى من الغابة و المفزع
مردم گفتند خوبست برای ما تعیین کنی پس از تو پناهگاه و دادرس کیست
؟ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستها را بلند کرده فرمود:

الهي انت الشاهد علي و عليهم اني اعلمتهم ان الغاية و المفزع علي ابن
ابيطالب ((خدایا تو بر من و آنها گواهی که اعلام کردم به ایشان پناه و فریادرس
علی بن ابیطالب است)) اشاره نمود به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ. چون سید از خواندن
قصیده فارغ شد حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمود علی ابن موسی این قصیده
را حفظ کند و به خواندنش مداومت داشته باشد بهشت را برای او در عهده می
گیرم . برایم تکرار نمود تا حفظ کردم .

عون می گوید ⁽³⁾ در مرضی که به همان مرض سید فوت شد به عیادتش
رفتم عده ای از همسایگانش که عثمانی مذهب بودند حضور داشتند. سید مردی
خوش صورت و گشاده پیشانی بود. وقتی من وارد شدم در حال احتضار بود.
در این موقع نقطه سیاهی در پیشانی هویدا گشت کم کم زیاد شد تا تمام
صورتش را فرا گرفت . شیعیانی که حاضر بودند از این پیش آمد محزون شدند
بر عکس ناصبی ها شادمان گردیده شروع به سرزنش کردند. چیزی نگذشت که
از همان محل نقطه سیاه ، یک روشنی پدید آمد رفته رفته زیاد شد و تمام
صورت سید نورانی گشت . زبان او باز شده شروع به لبخند نمود و این شعر را
در همان حال گفت ⁽⁴⁾

كذب الزاعمون : ان عليا لن ينجى محبه من هنات قدور بي دخلت جنة عدن
و عفى لى الاله عن سيآتى فابشرو اليوم اولياء على و تولوا عليا حتى الممات ثم
من بعده تولوا بنيه واحدا بعد واحدا بالصفات

دروغ گفتند آنهائی که خیال می کنند علی عليه السلام دوستانش را از گرفتاریها
نجات نمی دهد. سوگند به پروردگار داخل بهشت شدم و بخشید خداوند گناهان
مرا. اینک ای دوستان علی شاد باشید و آن آقا را تا هنگام مرگ دوست بدارید.
پس از او فرزندانش را یکایک با صفاتی که برای آنها معین شده تشخیص دهید
و نسبت به آن بزرگواران نیز ولایت پیدا کنید.

همه باید به این خانواده متوسل شوند حضرت امام زین العابدین عليه السلام از پدر
خود و آنجناب از علی عليه السلام و ایشان از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نقل کرد که حضرت
رسول صلى الله عليه وآله فرمود: آدم عليه السلام هنگامی که مشاهده کرد انواری از صلب او ساطع
و درخشان است ، چون خداوند اشباح ما را از اعلاى عرش به پشت او انتقال
داده بود در آن هنگام درخشش انواری را مشاهده کرد پروردگارا این نورها
چیست ؟ خطاب رسید شبح های نوری است که از بهترین مکانهای عرش به
پشت تو انتقام داده امو لذلک امرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت وعاء لتلك
الاشباحبرای همین نورها بود که دستور دادم ملائکه ترا سجده کنند زیرا حامل
و ظرف این اشباح بودی .

عرض کرد خدایا کاش انوار را برای من آشکار می کردی ؟ خطاب رسید
آدم به بالای عرش نگاه کن . صورت اشباح انوار ما از پشت آدم بر بالای
عرش منعکس شد. چشم آدم بر آنها افتاد. سؤال کرد خداوندا این اشخاص که
نورهای آنها منعکس شده کیانند؟ خداوند فرمود، آدم اینها اشباح بهترین مخلوق
من و شریفترین مردمند. این محمد صلى الله عليه وآله است من محمودم در کارهایم نام او

را از نام خود جدا کرده ام . آن دیگری علی است و من علی عظیم اسمش را از اسم خود جدا کرده ام و این فاطمه است ، من فاطر السموات و الارض انا فاطم اعدائی من رحمتی یوم القضاء و فاطم اولیائی مما یبیرهم و یشینهم دشمنان خود را روز قیامت از رحمت خویش قطع می کنم و دوستانم را از چیزهایی که باعث هلاکت و عار آنها شود جدا می نمایم ، از برای فاطمه نیز اسمی از اسمهای خود جدا کرده ام .

این دو حسن و حسین اند، منهم محسن و مجملهم و از من است احسان ، اسم آن دو را نیز از اسم خود جدا کرده امهولاء خیار خلقی و کرائم بریتی بهم آخذ و بهم اعطی و بهم اعاقب و بهم اثیب فتوسل بهم الی یاد آدم و اذا دعتک داهیه فاجعلهم شفاعؤک فانی آلیت علی نفسی نفسا حقا لاخیب بهم آملا و لا اردلهم سائلا

ایشان بهترین مخلوق من و ارجمندترین خلایقند. میزان ثواب به اندازه مهر و علاقه به آنهاست و عقاب به اندازه دوری و دشمنی با ایشان است به واسطه آنها مردم را مورد مؤاخذه قرار می دهم و هم به سبب آنها عطا می نمایم و به واسطه ایشان کیفر می کنم و پاداش می دهم .

آدم! بوسیله ایشان به من متوسل شو، هرگاه ترا گرفتاری پیش آمد کرد آنها را واسطه قرار ده زیرا من سوگند به حق بر خود یاد کرده ام که امیدوار به آنها را ناامید نکنم و سوال کننده به وسیله ایشان را رد ننمایم .

آنگاه که از آدم ترک اولی صادر شد و مورد عتاب قرار گرفت خدای را به همان اسماء خواند. خداوند او را بخشید.

مفضل گفت از حضرت صادق ع سوال کردم تفسیر این آیه چیست (**وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ**) فرمود: این کلمات همان کلماتی بود که آدم تلقی

سلام کردم . جواب داد. از زخم سوال کرد. جریان را به عرضش رساندم و اضافه کردم که در موقع آمدن خدمت شما از زندگی او ناامید بودم .

آنجناب سر به زیر انداخته کمی تاءمل کرد. آنگاه سر برداشت فرموده به واسطه بیماری زنت محزونی ؟ عرض کردم آری . فرمود غمگین مباش خوب می شود من از خدا خواستم او را شفا دهد. اینک مراجعت کن خواهی دید کنیز به او شکر طبرزد می دهد. با عجله برگشتم دیدم به هوش آمده و نشسته است . کنیز مشغول شکر دادن به او است پرسیدم حالت چطور است . گفت خدا مرا سلامتی بخشید اشتها به این شکر پیدا کردم .

گفتم وقتی از پیش تو رفتم ماء یوس بودم . حضرت صادق علیه السلام از تو پرسید حالت را شرح دادم . فرمود خوب می شود برگرد خواهی دید شکر می خورد. گفت وقتی تو رفتی من جان می دادم ناگاه دیدم مردی که دو جامه سرخ رنگ پوشیده بود وارد شد، به من گفت حالت چطور است . گفتم مرده ای هستم هم اکنون ملک الموت برای قبض روحم آمده . آن مرد رو به ملک الموت نموده به او فرمود ملک الموت ! عرض کرد لبیک ایها الامام . فرمود مگر تو ماء مور نیستی که از ما اطاعت کنی و حرف ما را بشنوی ؟ عرض کرد آری .

فرمود؛ من امر می کنم که اجل او را تا بیست سال دیگر به تاءخیر اندازی . ملک الموت عرض کرد به دیده منت مطیع فرمان شمایم . آن مرد با ملک الموت بیرون شد من به هوش آمد. ⁽⁷⁾

نتیجه ارتباط و توسل به این خانواده علیهم السلام داود رقی گفت دو برادرم به عنوان زیارت بیرون شدند، در بین راه یکی از آنها بسیار تشنه شد به طوری که نتوانست بر روی الاغ خود را نگهدارد از مال سواری بر زمین افتاد. برادر دیگر درباره او حیران گردید که چاره بیندیشد. بالاخره به نماز ایستاد و خدا را به

محمد و علی و ائمه علیهم السلام قسم داد و به وجاهت و آبروی آنها درخواست کرد که برادرش از تشنگی نجات دهد. یکایک ائمه علیهم السلام را نام برد تا به حضرت صادق علیه السلام رسید، آنجناب را پیوسته می خواند و به او پناه می برد. در این هنگام مردی را مشاهده کرد که پیش آمده از حالش جو یا شد. جریان تشنگی برادر خود را برایش شرح داد. آن مرد چوبی بدست او داده گفت این چوب را بین دو لب برادرت بگذار. همین که چوب را گذارد چیزی نگذشت که چشمهایش باز شد از جا حرکت کرده و نشست و اثری از تشنگی در او نبود.

با یکدیگر به راه افتادند زیارتی را که قصد داشتند انجام دادند. در مراجعت وقتی به کوفه رسیدند آن برادری که متوسل شده و دعا می کرد به مدینه رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. پس از شرفیاب شدن حضرت فرمود بنشین حال برادرت چگونه است ، چوب را چه کردی ؟

عرض کرد وقتی برادرم به آن حال در آمد من سخت اندوهگین شدم همین که از تشنگی نجات یافت و زندگی از سرگرفت از خوشحالی چوب را فراموش کردم .

فرمود: وقتی تو از گرفتاری برادرت غمناک شدی خضر پیش من آمد. آن چوب که قطعه ای از شجره طوبی بود به وسیله او فرستادم . غلامی را صدا زده فرمود آن کیسه چرمی را بیاور. غلام آورد. حضرت آن را گشوده عینا همان چوب را بیرون آورد و به من نشان داد و دو مرتبه در میان کیسه گذارد. (8)

شرط نگهداری ولایت ائمه علیهم السلام دقیق است امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هنگامی که جنازه براء بن معرور را آوردند تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او نماز بخواند. فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام کجاست ؟ عرض کردند برای انجام درخواست یکی از مسلمین به قبا رفته ، فرمود: خداوند مرا امر کرده که نماز

خواندن بر جنازه براء را تاء خیر بیندازم تا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاید و از سخنی که براء در حضور پیغمبر خدا به او گفته در گذرد و او را ببخشد و مرگ با، سم را خداوند کفاره همان سخن قرار دهد.

عرض کردند براء مردی شوخ بود، آن سخن را از روی مزاح گفت نه جدا تا خداوند بر گفته اش او را مواخذه نماید.

فرمود اگر جدی گفته بود خداوند تمام اعمالش را تباه می کرد اگر چه به مقدار فاصله بین زمین و عرش طلا و نقره صدقه داده باشد ولی چون مردی شوخ بود و آن سخن را به شوخی گفت من میل دارم همه بدانید که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از او در خشم نیست و در حضور شما دو مرتبه او را حلال نماید و از برایش طلب آمرزش کند تا باعث قرب و بلندی درجه او در نزد خدا گردد. (9)

چیزی نگذشت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر شد. جنازه براء را در پیش گرفته گفت خدا رحمت کند براء! مردی بسیار با نماز و پیوسته روزه بودی و در راه خدا از دنیا رفتی . پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود اگر شخصی از مرده گان شما از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بی نیاز باشد همانا آن مرد براء بن معرور است که به واسطه دعای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از نماز پیغمبر بی نیاز است از جای حرکت نموده بر او نماز خواند و دفنش کرد.

وقتی برای تعزیه نشست رو به بستگان براء نموده و فرمود: شما ای بستگان براء به تهنیت سزاوارترید تا تسلیت زیرا روح او که به آسمانها صعود کرد از آسمان اول تا هفتم و از حجب تا کرسی و عرش برایش قبه هائی افراشتند. آنگاه به سوی بهشت رفت ، تمام خزان بهشت او را استقبال نمودند و همه حوریه ها او را مشاهده کردند همگی گفتند طوباک طوباک یا روح البراء! انتظار

علیک رسول الله علیا صلوات الله علیهما و آلهما الکرام حتی ترحم علیک و استغفر لک .

خوشا به حالت ، خوشا به حالت ، روح براء! پیغمبر انتظار کشید تا علی ع بیاید و برایت طلب آمرزش و رحمت کند. حاملین عرش پروردگار به ما از طرف خداوند خبر دادند که فرمود ای بنده ای که در راه من جان دادی هر آینه اگر گناهانت به اندازه ریگها و شنها و دانه های باران و برگ درختان و به عدد مویهای حیوانات و چشم برهم زدن و نفسها و حرکات و سکنت آنها می بود، به واسطه دعای علی بن ابیطالب ع بخشیده می شد.

قال رسول الله ص فتعرضوا عبادة الله لدعاء علي لکم و لا تعرضوا لدعاء علیکم فان من دعا علیه اهلکه الله و لو كانت حسناته بعدد ما خلق الله کما ان من دعا له اسعده الله و لو كانت سيئاته بعدد ما خلق الله .

پیغمبر اکرم ص فرمود: بندگان خدا! خویشان را در معرض دعای علی ع قرار دهید مباد مورد نفرین او واقع شوید زیرا، بر هر که نفرین کند خداوند او را هلاک خواهد نمود اگر چه کارهای نیکش برابر با شماره تمام مخلوقات کند همانطور که برای هر کس دعا کند سعادت مند می شود اگر چه گناهانش به اندازه تمام مخلوقات باشد. (10)

محبت با این خاندان چه می کند؟ حضرت صادق ع فرمود: مردی روغن فروش علاقه و محبت شدیدی نسبت به پیغمبر ص داشت . هرگاه می خواست در پی کار خود برود تا یکبار پیغمبر ص را نمی دید نمی رفت .

حضرت رسول ص توجه به این قسمت داشت . هر وقت می آمد آنجناب از جای حرکت می کرد تا آن مرد او را ببیند.

روزی خدمت پیغمبر ﷺ رسید. حضرت از جا حرکت کرد. آن مرد نگاهی کرده رفت و چیزی نگذشت که دو مرتبه مراجعت نمود. آنجناب وقتی او را مشاهده کرد که بازگشته فرمود بنشین. نشست. فرمود چه شد امروز کاری کردی که سابقه نداشت (برای مرتبه دوم بازگشتی). عرض کرد به آن خدائی که شما را به حق مبعوث نموده وقتی رفتم در بین راه خطوری در قلم پیدا شد که نتوانستم بر سر کار خود بروم به طوری که مجبور به بازگشت شدم. پیغمبر ﷺ برایش دعا کرد.

چند روزی از این جریان گذشت. حضرت در آن مدت او را ندید چون دیده نمی شد از حالش سوال نمود. گفتند ما نیز چند روز است او را ندیده ایم. پیغمبر ﷺ با عده ای از اصحاب به طرف بازار روغن فروشان رفت. کسی در دکان او نیافت. از همسایگان حالش را پرسید عرض کردند یا رسول الله آن مرد از دنیا رفت در بین ما مردی امین و راستگو بود. فقط یک خصلت بد داشت. فرمود چه خصلت. گفتند تعقیب از زنان می کرد.

فقال رسول الله ﷺ رحمه الله و الله لقد كان يحبني حبا لو كان نخاسا لغفر الله له فرمود خدا رحمتش کند به خدا قسم آنچنان مرا دوست داشت که اگر بنده فروش (کسی که مردمان آزاد را به عنوان بردگی و بندگی بفروشد) بود خداوند او را می بخشید. (11) قبولی اعمال بستگی به ولایت دارد ابی شبل گفت حضرت صادق علیه السلام قبل از آنکه من چیزی بگویم ابتداء فرمود: شما ما را دوست دارید و مردم دشمن می دارند. شما ما را تصدیق کردید مردم تکذیب. شما مراعات حق ما را نمودید سایرین جفا کردند. خداوند زندگی شما را از نظر توفیق و هدایت و رحمت مانند زندگی ما قرار داده و مردن شما را از لحاظ رسیدن به سعادت ابدی مانند مردن ما.

توجه داشته باش به خدا سوگند فاصله بین یکی از شماها و روشن شدن چشمش به دیدن بهشت و مشاهده حضرت رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام و شنیدن بشارت از آنها فقط به همین است که جانش به اینجا برسد)) (با دست به طرف گلوی خود اشاره نموده پوست گلو را کشید)) این سخن را تکرار فرمود باز تکرار فرمود قانع نشد تا به دین طریق قسم یاد کرد و الله الذی لا اله الا هو لحدثنی ابی محمد بن علی علیهما السلام بذلک .

سوگند به پروردگاری که جز او خدائی نیست این سخنان که به تو گفتم پدرم محمد بن علی امام باقر علیهما السلام برایم حدیث کرده .

فرمود ابا شبل راضی نیستید که شما نماز بخوانید آنها هم بخوانند خداوند از شما قبول کند ولی از آنها نکند، شما زکات بدهید آنها هم بدهند از شما قبول شود، از آنها نشود راضی نیستید شما حج آورید، آنها هم بجا آورند از شما بپذیرند ولی از آنها پذیرفته نشود. نماز و زکات و حج قبول نمی شود مگر از شما. از خدای پرهیزید، اکنون در زمانی هستید که حکومت در دست مخالفین ما است ، ادای امانت کنید آنگاه که مردم از هم تمیز داده شوند هر کسی در پی هوای خویش می رود ولی شما بحق می پیوندید اگر از ما فرمانبرداری کنید.

اکنون مگر قضاوت و فرمانداران و صاحبان مسائل از آنها نیست ؟ عرض کردم چرا! فرمود از خدای پرهیزید شما را قدرت مقابله با تمام مردم نیست هر دست از مردم به طرفی رفتند ولی شما راهی را رفتید که خدا می خواهد.

خداوند از بین بندگان حضرت محمد ﷺ را اختیار کرد شما نیز برگزیده خدا را اختیار نمودید. از خدای پرهیزید، امانات را به صاحبانش برسانید چه سیاه باشند و چه سفید. از خوارج و نهروان باشند یا از ناصبیهی شام . (12)

راه واقعی برای نجات کدامست؟ محمد بن مسلم از حضرت باقر یا صادق علیه السلام نقل می کند که به آنجناب عرض کردم بعضی از مردم را مشاهده می کنیم جدیت در عبادت دارند و با خشوع بندگی می کنند ولی اقرار به ولای ائمه علیهم السلام ندارند و حق را نمی شناسند آیا این عبادت و خشوع آنها را نفعی می بخشد؟!

فرمود محمد! مثل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل همان خانواده ای است که در بنی اسرائیل بودند. هر یک از آن خانواده که چهل شب عبادت و کوشش می کرد پس از آن دعائی که می نمود مستجاب می شد.

یک نفر از همان خانواده چهل شب را به عبادت گذرانید، بعد از آن دعا کرد ولی مستجاب نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمد از وضع خود شکایت کرد. عیسی علیه السلام تطهیر نموده و نماز خواند آنگاه از خداوند راجع به آن مرد درخواست کرد. خطاب رسید عیسی! این بنده من از راه و دری که نباید وارد شود وارد شده او مرا می خواند با اینکه در قلبش نسبت به نبوت تو شک وجود دارد، اگر آنقدر دعا کند که گردنش قطع شود و انگشتانش از هم بپاشد دعایش را مستجاب نخواهم کرد.

عیسی علیه السلام رو به او کرده فرمود خدا را می خوانی با اینکه درباره نبوت پیغمبرش مشکوکی؟! عرض کرد آنچه فرمودی واقعیت دارد، از خدا بخواه این شک را از دل من بزداید. عیسی علیه السلام دعا کرد خداوند او را بخشید و به مقام سایر آن خانواده نائل شد (که پس از چهل شب عبادت دعایشان مستجاب شد).

(13)

ز پیر عقل ، جوانی سوال کرد و که ای ز نور تو روشن چراغ
چـه گفـت انـسـانی
بغیر حب علی طاعتی تواند بود که خلق را برهاند ز قید نیرانی

جواب داد که لا والله این سخن
غلط است
به حق قادر بیچون خدای سبحان
که دشمنان علی را نماز نیست
دو بیت بشنو از من اگر سخندانی
بحق جمله کر و بیان روحانی
درست اگر چه سینه اشتر کنند
پیشانی

..

معنی حدیث لاتعادو الایام

صقر بن ابی دلف گفت هنگامی که متوکل عباسی آقا امام علی النقی علیه السلام را زندانی کرد من نگران شدم ، رفتم تا خبری از حال آنجناب بگیرم . رزاقی که زندانبان متوکل بود همین که چشمش به من افتاد اشاره کرد پیش او بروم . رفتم ، گفت حالت چطور است . جواب دادم خوب . گفت بنشین . از این پیش آمد متوحش شدم با خود گفتم اگر این مرد بفهمد منظورم از آمدن به اینجا چیست چه خواهد لذا به او گفتم راه را اشتباه نموده ام .

وقتی مردم از گردش پراکنده شدند، پرسید برای چه آمده ای ؟ گفتم مایل بودم خبری بگیرم . گفت شاید آمده ای از آقایت خبر گیری کنی ؟
یا تعجب سوال کردم آقایم کیست؟! آقای من امیر المؤمنین است ((اشاره به متوکل)). گفت ساکت باش آقای حقیقی تو همان آقای تو است از من مترس با تو هم مذهب هستم . گفتم الحمد لله پرسید میل داری آقایت را ملاقات کنی ؟
جواب دادم آری . گفت بنشین تا متصدی اخبار و نامه ها از خدمتش خارج شود.

همین که آن مرد بیرون شد. به غلامی گفت دست صقر را بگیر ببر در همان اطاقی که آن مرد علوی زندانی است آن دو را با یکدیگر تنها بگذار. مرا نزدیک اطاقی برد، اشاره کرد همین جا است داخل شو. وارد شدم . دیدم امام علیه السلام بر روی حصیری نشسته در جلوش قبری کنده اند، سلام کردم . دستور داد بنشینم .
آنگاه پرسید برای چه آمدی؟! عرض کردم آمدم از شما خبر بگیرم . در این خلال باز چشمم به قبر افتاد، گریه ام گرفت . آنجناب متوجه شده فرمود صقر ناراحت نباش اینها نمی توانند مرا آزاری برسانند: خدایا سپاسگزاری کردم .

عرض کردم آقای من ، حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده معنی آنرا نمی فهمم . پرسید کدام حدیث گفتم این فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ((لا تعادوا ایام فتعادیکم)) روزها را دشمن ندارید که با شما دشمنی می ورزند.

فرمود: ایام ، ما خانواده هستیم تا آسمانها و زمین پایدار باشد شنبه اسم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است یکشنبه امیر المؤمنین عَلِيٌّ دوشنبه امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است چهارشنبه موسی بن جعفر و محمد بن علی و من هستم پنج شنبه امام حسن عسکری و جمعه پسر پسر (حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه) بسوی او اجتماع می کنند. جمعیت حق اوست که زمین را پراز عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و جور پر شده . این است معنی ایام ، مبادا با آنها در دنیا دشمنی کنید که آنها نیز در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد. آنگاه فرمود وداع کن و خارج شو که بر تو اطمینانی ندارم .⁽¹⁴⁾

ای خوشا بحال شیعیان علی عَلِيٌّ عماد الدین طبری در کتاب بشارة المصطفی نقل می کند که روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار شاد و خرم وارد بر امیر المؤمنین عَلِيٌّ شد بر او سلام کرد. جواب داد. علی عَلِيٌّ عرض کرد یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچگاه ندیده بودم مانند امروز شاد و خرم باشید. فرمود آمده ام تو را بشارت دهم . یا علی در این ساعت جبرئیل بر من نازل شد، گفت خدای سلامت می رساند و می گوید علی را بشارت ده شیعیان مطیع و عاصیش اهل بهشتند.

همین که علی عَلِيٌّ این سخن را شنید به سجده افتاد آنگاه دست بسوی آسمان دراز نموده عرض کرد پروردگارا! گواه باش بر من که نیمی از حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم . امام حسن عَلِيٌّ نیز همین کار را کرد. امام حسین

یا رب ز جرم و معصیتم درگذر
غیر از امید عفو تو امید دیگرم
کـــه نیســـت

با دشمنان اینطور می کنند با دوستان چه خواهند کرد؟

جلودی یکی از فرماندهان و امرائی بود که در دربار هارون الرشید مقامی ارجمند داشت و نسبت به او خدمات زیادی کرده بود عاقبت بدست مأمون به این طریق کشته شد. یاسر خادم گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام به مأمون گوشزد کرد که تو نباید در خراسان بسربری و مرکز مسلمین محلی که آباء و اجدادت در آنجا زندگی می کردند خالی بگذاری ، صلاح این است که از بلاد خراسان به آن نواحی کوچ کنی و از نزدیک رسیدگی به امور مسلمین بنمائی .

این خبر به گوش ذوالریاستین رسید. در آن وقت ذوالریاستین به طوری قدرت و نفوذ داشت که مأمون در قبال او از خود اظهار راءبی نمی توانست بکند. به مأمون گفت صلاح این است که در خراسان باشی تا مردم کدورتی که به واسطه ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام و کشتن برادرت محمد امین دارند فراموش کنند. چنانچه سخن مرا باور نداری در اینجا مردان آزموده ای هستند که سالها در دربار پدرت هارون الرشید خدمت کرده اند با آنها مشورت کن ببین چه صلاح می دانند. مأمون پرسید آنها کیانند؟ گفت مانند علی بن ابی عمران و ابن یونس و جلودی .

این چند نفر همانهایی بودند که نسبت به ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام مخالفت کردند. مأمون به همین جهت آنها را زندانی کرده بود. گفت اشکالی ندارد مشورت خواهم کرد.

فردا صبح که حضرت رضا علیه السلام تشریف آورد، سوال کرد راجع به موضوعی که گفته بودم چه کردی ؟ گفتار ذوالریاستین را برای حضرت نقل کرد و آن چند نفر را دستور داد بیاورند، اولین کسی که از آنها وارد کردند علی بن ابی عمران بود. همین که چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد که در پهلوی مأمون نشسته ،

گفت یا امیر المؤمنین به خدا پناه می برم از اینکه خلافت را از میان بنی عباس خارج کنی و در میان دشمنان خود قرار دهی ، همان کسانی که آباء و اجدادت آنها را می کشتند و متواری می نمودند.

ماءمون گفت زنازاده بعد از این همه گرفتاری و رنج و زندانی کشیدن هنوز دست از یاوه سرائی خود برنداشته ای . دژخیم را دستور داد سر از پیکر او بردارد او را کشتند.

پس از علی بن ابی عمران ، ابن یونس را وارد کردند. او هم وقتی حضرت رضا را پهلوی ماءمون مشاهده کرد گفت : این کسی که پهلویت نشسته (العیاذ بالله) بتی است که به جای خدا پرستیده می شود. ماءمون گفت زنازاده تو هم بعد از این همه دست از گفتار ناشایست خود برنداشته ای ، دژخیم ! گردن این را هم بزن . دژخیم پیش آمده او را نیز کشت . پس از این دو نفر جلودی را وارد کردند.

آن زمان که محمد بن جعفر بن محمد در مدینه قیام کرده بود هارون الرشید همین جلودی را با سپاهی به سرکوبی او فرستاده دستور داده بود که اگر بر محمد غلبه کردی سرش را از بدن جدا نما. و خانه های آل ابیطالب را ویران کن ، زنان ایشان را غارت نما، به طوری که بر هیچ زنی بیش از پیراهنی باقی نماند. جلودی دستورات هارون را انجام داد با لشکریان خود به خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام حمله کرد. در این هنگام حضرت رضا علیه السلام متوجه حمله او شد. تمام زنان را داخل خانه ای جای داد و خودش بر در خانه ایستاد. جلودی گفت همانطور که هارون الرشید ماءمورم کرده ناچارم از اینکه داخل خانه شوم و تمام اشیاء زنان را غارت کنم . علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود من آنچه دارند از آنها می گیرم و برای تو می آورم سوگند یاد می کنم که هر چه دارند از

آنها بگیرم . پیوسته حضرت از او درخواست می کرد و سوگند می خورد تا بالاخره راضی شد. آنجناب داخل اطاق گردید آنچه داشتند از آنها گرفت حتی گوشواره ها و پابندهائی که زنان عرب مانند دست بند به پا می بندند و چادرهایشان را و هر چه در خانه از او کم و زیاد وجود داشت برای جلودی آورد.

امروز که جلودی را پیش مأمون آوردند همین که چشم علی بن موسی الرضا علیه السلام به او افتاد به مأمون فرمود: این پیرمرد را به من ببخش . مأمون گفت آقای من این همان کسی است که نسبت به دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله آن جنایات را انجام داده و آنها را غارت نموده . جلودی متوجه شد که حضرت رضا با مأمون صحبت می کند سوال از عفو و بخشش می نماید خیال کرد آن آقا بر ضرر او سخن می گوید و منظورش کشته شدن اوست به واسطه اعمالی که قبلا از او نسبت به این خانواده سر زده بود. رو به مأمون کرده گفت یا امیر المؤمنین تو را به خدا و به خدماتی که نسبت به پدرت هارون الرشید کرده ام سخنان این مرد را درباره من قبول مکن .

مأمون به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد آقا! خودش راضی نیست ما هم به سوگند او احترام می گذاریم و گفته اش را می پذیریم . به جلودی گفت به خدا قسم سخن حضرت رضا علیه السلام را درباره ات نمی پذیرم . دژخیم را دستور داد که او را هم به دو رفیقش ملحق کند. جلودی نیز کشته شد. ⁽¹⁶⁾

تقلید از علی علیه السلام کرد یکی از پادشاهان

مسخره ای داشت که با تقلید از اشخاصی باعث انبساط شاه می گردید. شاه خود مذهب سنت را داشت ولی وزیرش مردی ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود. زمانی پادشاه را مسافرتی پیش آمد وزیر را به جای خود نشانده. وزیر می دانست مقلد از دوستان علی علیه السلام و شیعه مذهب است. روزی او را خواسته گفت باید برای من تقلید علی ابن ابیطالب علیه السلام را در بیاوری. مقلد هر چه پوزش خواست و طلب عفو نمود پذیرفته نشد عاقبت از روی ناچاری یک روز مهلت خواست.

روز بعد با لباس اعراب در حالی که شمشیری بران در کمر داشت وارد شد جلو وزیر آمد با لحنی جدی و آمرانه گفت ایمان به خدا و پیغمبر و خلافت بلافضل من بیاور والا گردنت را می زنم. وزیر به خیال اینکه شوخی و مسخرگی می کند سخت در خنده شد.

مقلد جلوتر آمد با لحنی جدی تر سخنان خود را تکرار کرد و مقداری شمشیر را از نیام خارج نمود. خنده وزیر شدیدتر شد. بالاخره در مرتبه سوم با کمال نیرو پیش آمد و تمام شمشیر را از نیام کشید سخنان خود را برای آخرین بار گفت. وزیر در حالی که غرق در خنده بود ناگاه متوجه شد شمشیری بران بر فرقهش فرود آمد. با همان ضربت به زندگیش خاتمه داد.

جریان به پادشاه رسید. مقلد فراری شد دستور داد او را پیدا کنند وقتی حاضر شد واقع جریان را مشروحا نقل کرد. پادشاه از عمل بجایش خندید و او را بخشید. (17)

باید خدمتکاری چنین خانواده ای را کرد صاحب خزائن مرحوم نراقی می گوید: شیخ محمد کلیددار روضه مقدسه کاظمین که خود، او را ملاقات کردم و مرد متدینی بود گفت هنگامی که حسن پاشا بعد از سلطنت نادرشاه افشار در ایران ؛ پادشاه عراق بود و در بغداد تمکن داشت روزی در ایام جمادی الثانی که بعضی از امراء و افندیان و اعیان آل عثمان در مجمع او حضور داشتند پرسید چیست که اول ماه رجب را نورباران می گویند؟!

یکی از ایشان جواب داد چون در آن شب بر قبور ائمه دین نور می بارد. گفت در این مملکت قبور ائمه بسیار است البته مجاورین این قبور آن نور را مشاهده خواهند نمود خوب است کلیددار ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است و کلیددار شیخ عبدالقادر را طلب نمائیم و از آنها استفسار کنیم . وقتی آنها را احضار کرد گفتند ما چنین چیزی مشاهده نکرده ایم .

حسن پاشا گفت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام نیز از اکابر دینند بلکه جماعت رافض آنها را واجب الاطاعه می دانند شایسته است که از کلیددار روضه ایشان نیز پرسیم . همان ساعت ملازمی که به عرف اهل عرف بغداد چوخار گویند در پی کلیددار فرستاد. شیخ محمد می گوید کلیددار آنوقت پدرم بود من تقریباً در سن بیست سالگی بودم ؛ با پدرم در کاظمین بودیم که چوخاردار به احضار پدرم آمد. خود چوخاردار هم نمی دانست با پدرم چه کار دارند. پدرم به بغداد رفت من نیز با او رفتم . بر در خانه پاشا ایستادم پدرم را به حضور بردند.

پاشا از پدرم سوال کرده بود که می گویند شب اول رجب شب نورباران است و این رسم به واسطه باریدن نور بر قبور ائمه دین است تو آن را در کاظمین مشاهده کرده ای ؟ پدرم بدون تاءمل گفت بلی همین طور است من مکرر دیده

ام . پاشا گفت امر غریبی است اول ماه رجب نزدیک است آماده باش من شب اول رجب را در روزه مقدسه کاظمین علیهم السلام بسر خواهم برد. پدرم از شنیدن این سخن در فکر شد که این چه جراتی بود من کردم و چه سخنی بود از من صادر شد با خود گفت احتمال دارد مراد نور ظاهری نباشد من نور محسوسی ندیده ام متحیر و غمناک بیرون آمد.

من همین که او را دیدم آثار تغییر و ملال در صورتش آشکارا مشاهده کردم سبب گرفتگی را پرسیدم . گفت فرزند! خود را به کشتن دادم و با حال تباه روانه کاظمین شدیم .

در بقیه آن ماه پدرم به وصیت و وداع مشغول بود و امور خود را انجام می داد، خورد و خواب او تمام شد، روز و شب را به گریه و زاری می گذرانید، شبها در روزه مقدسه تضرع می کرد و به ارواح مقدسه ایشان توسل می جست ، خدمتکاری خود را شفیع قرار داد، بالاخره روز آخر ماه جمادی الآخر رسید. نزدیک غروب کوبه پاشا ظاهر شد چیزی نگذشت که وارد گردید، پدر مرا طلبیده گفت بعد از غروب روزه را خلوت کن و زوار را بیرون نما.

حسب الامر چنان کرد که دستور داده بود، هنگام نماز شام پاشا داخل روزه شد امر کرد شمعه را خاموش کنند، روزه مقدسه تاریک شد. پاشا چنانچه رسم سنّیان است فاتحه ای خواند و در طرف عقب ضریح مقدس مشغول ادعیه و نماز شد، پدرم در سمت پیش روی مبارک ، ضریح را گرفته بود و محاسن خود را بر زمین می مالید و صورت را بر زمین می سائید، تضرع و زاری می کرد مانند ابر بهار اشک می ریخت من نیز از سوز و گداز او به گریه افتادم . بر این حال تقریباً دو ساعت گذشت ، نزدیک بود پدرم قالب تهی کند، ناگاه سقف

مجازی بالای ضریح مقدس شق شد چنان نور درخشید که گویا صد هزار خورشید و ماه مشعل بر ضریح مقدس و روضه منوره می تابد، هزار مرتبه از روز روشن تر در این هنگام صدای حسن پاشا بلند گردید که به آواز بلند مکرر می گفت صلی الله علی النبی محمد و آله . آنگاه پاشا برخواست ضریح مقدس را بوسید و پدرم را طلبید. محاسن او را گرفت به طرف خود کشید، میان دو چشمش را بوسید گفت (بزرگ مخدومی داری) خادم چنین مولائی باید بود؛ بر پدرم و سایر خدام انعام بسیار نمود و در همان شب به بغداد مراجعت کرد.⁽¹⁸⁾

ارادت دوستان و توجه ائمه علیهم السلام به آنها

محمد بن مسلم گفت از کوفه به طرف مدینه خارج شدم مریض و سنگین بودم . به حضرت باقر علیه السلام عرض شد که محمد بن مسلم ⁽¹⁹⁾ مریض است . آنجناب بوسیله غلامی شربتی که سرپوش پارچه ای بر روی آن بود فرستاد . غلام شربت را آورده گفت به من دستور داده اند تا نخوری از اینجا نروم . همین که شربت را به دهان نزدیک کردم بوی مشک از آن ساطع بود . دیدم شربتی خوش طعم و سرد است وقتی آشامیدم غلام گفت حضرت باقر علیه السلام فرموده بعد از آنکه خوردی حرکت کن بیا .

از فرمایش آنجناب در اندیشه شدم با اینکه قبل از آشامیدن قدرت بر روی پا ایستادن را نداشتم شربت که در شکم داخل شد مثل اینکه در بندهای آهنین بسته بودم همه باز شد . به در خانه آن سرور آمده اجازه ورود خواستم فصولی صح الجسم ادخل ادخلبا صدای بلند فرمود خوب شدی داخل شو ، داخل شو .

وارد شدم ، گریه ام گرفت ، اشک می ریختم سلام کرده دست آنجناب را بوسیدم . فرمود برای چه گریه می کنی ؟ عرض کردم فدایت شوم گریه ام برای این است که از خدمت شما دورم و در فاصله بسیار زیادی واقع شده ام اینک که خدمتتان رسیده ام نمی توانم زیاد بمانم و شما را ببینم . فرمود اما اینکه نمی توانی زیاد بمانی خداوند دوستان ما را چنین قرار داده بلا را نسبت به ایشان سریع کرده و اما دوری و غربت که گفتمی ، باید راجع به این موضوع به ابی عبدالله علیه السلام تاءسی بجوئی ، دور از ما در فرات و عراق دفن شده صلی الله علیه . اینکه گفتمی فاصله بین تو و ما زیاد است همانا مومن در دنیا و میان این مردم

کج رفتار، غریب است تا زمانی که بسوی رحمت خدا برود. اینکه می گوئی ما را دوست داری و می خواهی پیوسته ما را ببینی خداوند از قلبت آگاه است و بر این ولا و محبت تو را پاداش خواهد داد. (20)

برای مرگ دوستان چه می کنند؟ هنگامی که یونس بن یعقوب از دنیا رفت . حضرت رضا علیه السلام برای او حنوط و کفن و آنچه احتیاج داشت فرستاد. غلامان خود و پدرش را دستور داد که بر جنازه او حاضر شوند. فرمود این مرد مولی و دوست حضرت صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده . فرمود جنازه را به بقیع ببرید اگر اهل مدینه از دفن در آنجا جلوگیری کردند و گفتند این مرد عراقی است بگوئید دوست حضرت صادق علیه السلام است که در عراق زندگی می کرده . اگر نگذارند ما هم نمی گذاریم موالیان خود را بعد از این در بقیع دفن کنند. یونس بن یعقوب را در آنجا دفن کردند. حضرت رضا علیه السلام به محمد بن حباب که رفیق و همسفر یونس بود پیغام داد که بر جنازه او نماز بگذارد.

محمد بن ولید گفت روزی من بر سر قبر یونس بن یعقوب بودم متصدی و متولی قبرستان بقیع جلو آمده گفت صاحب این قبر کیست ؟ که علی بن موسی الرضا علیه السلام به من دستور داده چهل روز یا چهل ماه (راوی می گوید تردید از من است) بر روی قبرش آب پاشم .

متولی گفت سریر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش من است هرگاه یکی از بنی هاشم می میرد آن تابوت تکان می خورد و صدا می دهد من متوجه می شوم که یکی از آنها مرده است فردای آن شب معلوم می شود چه شخصی مرده است . در شبی که صاحب این قبر مرده بود سریر تکان خورده صدا داد. با خود گفتم از بنی هاشم کسی که مریض نیست ، پس که مرده فردا آمدند و از من سریر را خواستند گفتند مولی حضرت صادق علیه السلام که در عراق بوده از دنیا رفته است .

(21)

فرزندان خود را این چنین تربیت کنید

معاویه روزی برای ابوالاسود دئلی هدیه ای فرستاد که مقداری از آن ، حلوا بود. منظورش از فرستادن هدیه این بود که دل آنها را بدست آورد و قلبشان را از محبت علی عَلِيٍّ خالی کند. ابوالاسود دخترکی پنج ساله یا شش ساله داشت پیش پدر آمد همین که چشمش به حلوا افتاد لقمه ای از آن برداشت در دهان گذاشت .

ابوالاسود گفت دخترکم ! ببنداز، این غذا زهری است ، معاویه می خواهد بوسیله حلوا ما را فریب دهد و از امیر المؤمنین عَلِيٍّ دور کند، محبت ائمه عَلَيْهِمُ را از قلب ما خارج نماید. دخترک گفت قبحه الله یخدعنا عن السید المطهر بالشهداء المزعفر تبا لمرسله و آکله خدا صورتش را زشت کند. می خواهد ما را از سید پاک و بزرگوار به وسیله حلوائی شیرین و زعفران دار بفریبد. مرگ بر فرستنده و خورنده این حلوا باد. آنقدر دست به گلو برد و خود را رنج داد تا آنچه خورده بود قی کرد آنگاه که خود را پاک از آلودگی حلوا یافت این شعر را سرود.

ابا لشهد المزعفر یابن هند نیع علیک احسابا و دینا
معاذ الله کیف یکون هذا و مولانا امیرالمومنینا

(22)

بلال بن حمامه گفت ، روزی پیغمبر اکرم ﷺ شاد و خندان بر ما وارد شد. عبدالرحمن بن عوف از جا حرکت نموده عرض کرد یا رسول الله از چه چیز این چنین خندانید؟ فرمود به واسطه بشارتی که از طرف پروردگارم به من رسیده آنگاه که خداوند اراده کرد فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در آورد ملکی را امر کرد شجره طوبی را تکان دهد. همین که آن را تکانید ورقه هائی بر زمین ریخت خداوند ملائکه ای بوجود آورد تا آن اوراق را جمع آوری کنند.

روز قیامت که می شود همان ملائکه در محشر میان مردم گوش می کنند فلا بیرون محبا لنا اهل البیت محضا الا دفعوا الیه منها کتابا هر دوست خالص ما خانواده را که ببینند یکی از آن نوشته ها را به او می دهند که برایت آزادی از جهنم است . به برکت برادر و پسر عمویم علی ابن ابیطالب و دخترم فاطمه زهرا علیها السلام مردان و زنانی از امتم از شراره آتش جهنم آزاد می شوند. (23)

اسم شیعه بر هر کسی صادق نیست

هنگامی که ماءمون علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد عده ای به در خانه آنجناب آمده اجازه ورود می خواستند. گفتند به حضرت رضا علیه السلام عرض کنید یک دسته از شیعیان علی علیه السلام می خواهند خدمت شما برسند. در جواب آنها فرمود من مشغولم آنها را برگردانید. فردا آمدند مانند روز قبل خود را معرفی کردند باز فرمود آنها را برگردانید تا دو ماه به همین طریق می آمدند و برمی گشتند بالاخره از شرفیابی ماءیوس شدند.

روزی به دربان گفتند به آقای ما علی بن موسی علیه السلام بگو ما شیعه پدرت علی علیه السلام هستیم دشمنان به واسطه اجازه ندادن شما ما را سرزنش کردند. این بار برمی گردیم و از خجالت به وطن خود نخواهیم رفت زیرا تاب شماتت دشمنان را نداریم. این مرتبه اجازه فرمود داخل شدند و سلام کردند آنجناب نه جواب سلام و نه اجازه نشستن داد. همانطور ایستاده عرض کردند یابن رسول الله این چه ستمی است که بر ما روا می داری ما را خوار می گردانی بعد از این همه سرگردانی که اجازه شرفیاب شدن نمی دادی دیگر چه برای ما باقی ماند.

فرمود این آیه را بخوانید (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ) ((هر مصیبی که بر شما وارد می شود به واسطه کارهائی است که کرده اید با اینکه بسیاری از آنها را می بخشند)) در این عمل من از خدا و پیغمبر و علی و آباء طاهرینم علیهم السلام پیروی کردم آنها شما را مورد عتاب قرار دادند من نیز چنین کردم .

عرض کردند سبب چه بود که باعث عتاب و سرزنش شدیم . فرمود چون شما ادعا می کنید ما شیعیان علی علیه السلام هستیم . وای بر شما شیعیان آن آقا، حسن و حسین علیهما السلام و اباذر و سلمان ، مقداد و عمار و محمد بن ابی بکرند . آن کسانی که کوچکترین مخالفت نسبت به دستورات علی علیه السلام نکردند و مرتکب یک کار که او نهی کرده بود نشدند، اما شما می گوئید ما شیعه علی هستیم در بیشتر از کارها مخالف او هستید و نسبت به بسیاری از واجبات کوتاهی می کنید . حقوق برادران را سبک می شمارید . جایی که نباید تقیه نمائید می کنید و تقیه نمی کنید آنجا که باید بکنید . اگر بگوئید دوستان و محبین آن آقائیم با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن هستیم این سخن را رد نمی کنم اما مقامی بسیار ارجمند را ادعا کردید اگر گفته خود را به وسیله کردار ثابت نکنید هلاک خواهید شد مگر رحمت خدا نجاتتان بدهد .

عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله اینک از گفته خود استغفار می کنیم و توبه می نمائیم همانطوری که شما تعلیم دادید می گوئیم ، شما را دوست داریم ، دوستان شما را دوست داریم دوست دوستان شما و دشمن دشمنانتان هستیم . در این هنگام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود مرحبا بکم یا خوانی و اهل ودی مرحبا به شما ای برادران و دوستان من بالاتر بیائید بالاتر بیائید . پیوسته آنها را به طرف بالا می برد تا پهلوی خود نشانید آنگاه از دربان سوال کرد چند مرتبه آمدند و اجازه نیافتند . عرض کرد شصت بار . فرمود شصت مرتبه برو و سلام کن و سلام مرا نیز برسان . به واسطه استغفار و توبه ای که کردند گناهانشان محو شد و به سبب محبتی که با ما دارند سزاوار احترامند . به احتیاجات خود و خانواده شان رسیدگی کن از نظر مالی بر آنها فراوان توسعه ده برای مخارج و هدایا و تحفه و رفع احتیاجات . (24)

داستان قبل را تاءبید می کند

مردی به حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد من از شیعیان شمایم . فرمود از خدا بترس چیزی را ادعا مکن که خداوند بگوید دروغ می گوئی و در ادعای خود گناه کردی . شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غش و حيله ای پاک باشد بگو من از موالیان و دوستان شما هستم .

مرد دیگری به حضرت زین العابدین علیه السلام گفت من از شیعیان خاص شمایم . فرمود پس تو نیز مانند ابراهیم خلیل هستی که خداوند درباره او می فرماید: **(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)** ((همانا شیعیان او ابراهیم است که با قلبی پاک و سالم نزد پروردگارش آمد)) اگر قلبت مانند قلب ابراهیم است از شیعیان ما هستی اما اگر مانند او نیست ولی پاک از غل و غش می باشد از دوستان ما هستی اگر اینطور هم نیست و می دانی آنچه گفتمی دروغ بود به کفار این دروغ مبتلا به فلج و جذام خواهی شد که تا آخر عمر تو را رها نکند.

مردی در حضور حضرت باقر علیه السلام بر دیگری افتخار کرد به این جملات . گفت تو بر من فخر می کنی ! با اینکه من از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله هستم . حضرت فرمود به پروردگار کعبه قسم تو بر او فخری نداری با اینکه اشتباهی نیز در این دروغ گفتن کردی . آیا مالت را بیشتر دوست داری برای خود خرج کنی یا برای دوستان مومننت ؟

عرض کرد بیشتر مایلم برای مخارج خود صرف کنم . فرمود پس تو از شیعیان ما نیستی . خرج کردن اموال در نزد ما برای کسانی که به ادعا می گویند شیعه شما هستیم محبوبتر است تا برای خودمان (چه رسد به کسانی که واقعا

شيعه ما هستند) و لكن قل انا من محبيكم و من الراجين النجاة بمحبتكم، ولى
بگو من از دوستان شمايم و از آنهايم كه اميدوارم به واسطه محبت شما نجات

بيايم . (25)

نعمت واقعی چیست ؟

ابراهیم بن عباس کاتب گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام بودیم یکی از فقها گفت معنی نعیم در آیه شریفه **(ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)** (در آنروز سوال خواهید شد از نعمت)) آب سرد است . علی بن موسی علیه السلام با صدای بلند فرمود این طور تفسیر می کنید آیه را و هر کسی به یک طریق معنی می نماید بعضی می گویند غذای خوش طعم است . همانا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام نقل فرمود که وقتی این گفتار شما راجع به معنی نعیم خدمت آنجناب گفته شد خشمگین شده فرمود هرگز خدا بازخواست و سوال نخواهد کرد مخلوق را راجع به چیزهایی که به آنها تفضل فرموده و برای چنین چیزی منت نمی گذارد. این کار از مخلوق ناشایست است اگر از غذایی که به دیگران داده یا آب سرد یا چیزهای دیگر را منت گذارد، چگونه می توان به خدای جلت عظمته نسبت داد چیزی را که برای مردم شایسته نیست .

و لكن النعيم حينا اهل البيت و مولاتنا يساءل الله عنه بعد التوحيد و نبوة رسوله صلی الله علیه و آله و سلم ولی نعیم دوستی و ولایت با ما خاندان است که خداوند بعد از توحید و نبوت از آن سوال خواهد کرد. زیرا بنده اگر به لوازم ولایت و محبت وفا کرد به نعیم بهشت که زوال ندارد می رسد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود پدرم از حضرت صادق و ایشان از امام باقر به همین طریق از علی علیه السلام نقل کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی ان اول ما يساءل عند العبد بعد موته شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انك ولی المومنین بما جعله الله و جعلته فمن اقر بذلك و كان معتقده صار الى النعيم الذى لازوال له .

یا علی اولین چیزی که بعد از مرگ از بنده سوال می کنند شهادت به توحید و نبوت من و اقرار به ولایت تو است به آن طریقی که خدا قرار داده و من نیز رسانیدم به آنها. هر کس اعتراف به این قسمت کرد و اعتقادش نیز همان بود بسوی نعمتی که هرگز نابودی و زوال ندارد رهسپار خواهد شد. ⁽²⁶⁾

چند روایت در دوستی اهل بیت علیهم السلام

1 - عن ابی اسامة زید الشحام قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام اسمی فی تلک الاسماء یعنی فی کتاب اصحاب الیمین قال نعم و عنه ایضا قال : قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا زیدکم اتی لک سنة قلت کذا و کذا قال یا ابا اسامة ابشر فانت معنا و انت من شیعتنا، اما ترضی ان تكون معنا، قلت بلی یا سیدی فکیف لی ان اکون معکم فقال یا زید ان الصراط الینا و ان المیزان الینا و حساب شیعتنا الینا و الله یا زید ان ارحم بکم من انفسکم و الله لکانی انظر الیک و الی الحرث بن مغیره النضری فی الجنة فی درجة واحدة . (27)

ابو اسامه گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم آیا اسم من در جمله اصحاب یمین نوشته شده فرمود آری . از او نیز نقل شده که حضرت صادق علیه السلام پرسید از من ! چند سال داری ؟ گفتم اینقدر فرمود: ابا اسامه بشارت باد تو را، تو با ما هستی و از شیعیان مائی آیا خشنود نیستی از اینکه با ما باشی . عرض کردم آقای من چگونه ممکن است مثل من با شما باشد. فرمود ای زید! صراط، قیامت و میزان اعمال در اختیار ما است حساب شیعیان ما نیز در دست ما است به خدا سوگند ای زید! من به شما از خودتان مهربانترم . به خدا قسم گویا می بینم تو و حرث بن مغیره را در بهشت به یک درجه مساوی .

2 - عن الطیاسی عن العلا عن محمد قال ساءلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل (فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما) فقال علیه السلام یوتی بالمومن المذنب یوم القیمة حتی یقام بموقف الحساب فیکون الله تعالی هو الذی یتولی حسابه لا یطلع علی حسابه احدا من الناس فیعرفه ذنوبه حتی اذا اقر بسیئاته قال الله عزوجل للکتابه بدلوها حسنات و اظہروها للناس فیکول الناس

حينئذ ما كان لهذا العبد سيئة واحدة ثم ياءمر الله به الى الجنة فهذا تاءويل الاية
فهى فى المذنبين من شيعتنا خاصة .

محمد گفت از حضرت باقر تفسیر آیه (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)
(خداوند گناهان این دسته را به حسنات تبدیل می کند)) سوال کردم . فرمود
روز قیامت مومن گناهکار را در معرض حسنات می آورند خداوند خود به
حساب او رسیدگی می کند، هیچکس را بر گناه او مطلع نمی نماید، گناهانش را
به او گوشزد می کند وقتی اقرار و اعتراف نمود به ملائکه نویسنده امر می کند
همه گناهان را به حسنات تبدیل کنند.

آنگاه نامه عمل او را میان مردم آشکار می نمایند. اهل محشر می گویند این
بنده را یک گناه نیست ! سپس بسوی بهشت رهسپار می شود. این است تاءویل
آیه شریفه ، این کار فقط اختصاص به شیعیان گنه کار ما دارد.

3 - عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حينما اهل البيت
يكفر الذنوب و يضاعف الحسنات و ان الله تعالى يتحمل عن محبينا اهل البيت و
ما عليهم من مظالم العباد الا ما كان منهم على اضرار و ظلم للمومنين فيقول
للسيئات كوني حسنات .

ايضا عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القيمة
ولينا حساب شيعتنا فمن كانت مظلمته فيما بينه و بين الله عزوجل حكما فيها
فاجابنا و من كانت مظلمته فيما بينه و بين الناس استعوهبناه فوهبت لنا و من
كانت مظلمته فيما بينه و بيننا كنا احق من عفا و صفح . (28)

حضرت رضا عليه السلام از آباء خود از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نقل کرد که آنجناب
فرمود: دوستی ما خانواده گناهان را محو و حسنات را دوچندان می کند. مظالم

عباد که بر گردن محبین ما خانواده باشد خداوند بر می دارد مگر زبان یا ظلمی که به مومنین رسانیده باشند. گناهان را به حسنات برمی گرداند.

و نیز حضرت رضا علیه السلام از آباء گرام خود و آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند که آنجناب فرمود: روز قیامت حساب شیعیانمان به دست ما داده می شود کسی که گناهِش بین خود و خدا باشد، ما را نسبت به آن حکومت داده اند هر چه بکنم رد نخواهد کرد. کسی که مظلّمه ای از مردم بر گردن او باشد درخواست می کنیم ببخشد صاحب مظلّمه نیز می بخشد و هر کس را مظلّمه ای بین او و ما باشد ما شایسته تریم به عفو و بخشش .

4 - عن ابن ابی یعفر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام انی اخالط الناس فیکثر عجبی من اقوام لا یتولونکم و یتولون فلانا و فلانا لهم امانة و صدق و وفاء و اقوام یتولونکم لیس لهم تلك الامانة و لالوفاء و الصدق قال فاستوی جالسا و اقب لعلی کالغضبان ثم قال لادین لمن دان بولاية امام جائر لیس من الله ، و لاعتب علی من دان بولاية امام عدل من الله قال قلت لادین لاولئک و لا عتب علی هولاء فقال نعم لادین لاولئک و لا عتب علی هولاء ثم قال اما تسمع لقول الله (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) یخرجهم من ظلمات الذنوب الی نور التوبة و المغفرة لولا یتهم کل امام عادل من الله و قال (و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات) قال قلت لیس الله عنی بها الکفار حین قال و الذین کفروا قال فقال و ای نور للکفار و هو کافر فاخرج منه الی الظلمات انما عنی الله بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس من الله خرجوا بولا یتهم اياهم من نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس من الله خرجوا بولا یتهم اياهم من نور الاسلام الی

ظلمات الکفر فاجب لهم النار مع الکفار فقال اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون . (29)

ابن ابی یعفور گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : من با مردم مراوده دارم ، بسیار در شگفتم از اینکه عده ای از مردم هستند ولایت نسبت به شما ندارند، فلانی و فلانی را دوست دارند، اما امین و راستگو و باوفایند، عده ای نیز هستند که شما را دوست می دارند و دارای ولایتند ولی آن امانت و وفا و راستگویی را ندارند. حضرت صادق علیه السلام این سخن را شنید راست نشست و مانند شخص خصمناک روی به من کرده فرمود: آلهائی که دوستی دارند نسبت به هر پیشوای ظالمی که از جانب خدا منصوب نشده دین ندارند. کسانی که ولایت دارند نسبت به امام عادل که از طرف خداست بر آنها سرزنش و عتابی نیست . عرض کردم آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند؟ فرمود آری آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند.

سپس فرمود: مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) خدا پشتیبان کسانی است که ایمان آورده اند آنها را از تاریکیها بسوی نور می برد، یعنی از تاریکیهای گناه بسوی نور توبه و مغفرت می برد به واسطه دوستی و ولایت با امام عادل که از جانب خدا است .

و نیز می فرماید: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) . ابن ابی یعفور می گوید عرض کردم مگر منظور از این آیه کفار نیست به دلیل اینکه می فرماید و الذین کفروا. فرمود مگر کفار در حال کفر نور دارند که از نور به تاریکیها برده شوند.

همانا منظور این اشخاصند که به واسطه دوست داشتن پیشوایان ستمگری که از جانب خدا منصوب نشده اند، از نور اسلام به تاریکیهای کفر کشیده می شوند، آتش بر آنها با کفار واجب شده از اینرو خداوند می فرماید: **(أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)** این دسته ، اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود.

5 - عن محمد بن سليمان الديلمي عن ابيه قال دخل سماعة بن مهران على الصادق عليه السلام فقال يا سماعة من شر الناس قال نحن يا بن رسول الله قال فغضب حتى احمرت و جنتاه ثم استوى جالسا و كان متكئا فقال يا سماعة من شر الناس عند الناس فقلت و الله ما كذبتك يا ابن رسول الله نحن شر الناس عند الناس لانهم سمونا كفارا و رافضة فنظر الى ثم قال كيف بكم اذا سبق بكم الى الجنة و سيق بهم الى النار فينظرون اليكم و يقولون (ما لنا لانرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار) يا سماعة بن مهران انه من اساء منكم اسائة مشينا الى الله تعالى يوم القيمة باقدامنا فتشفع فيه فنشفع و الله لا يدخل النار منكم عشرة رجال و الله لا يدخل النار منكم خمسة رجال و الله لا يدخل النار منكم ثلاثة رجال و الله لا يدخل النار منكم رجل واجد فتنافسوا في الدرجات و اكدوا عدوكم بالورع .

(30)

محمد بن سليمان ديلمی از پدرش نقل کرد که سماعة بن مهران خدمت حضرت صادق عليه السلام رسید. حضرت از او پرسید بدترین مردم کیانند. جواب داد ما هستیم .

سماعة گفت آنجناب چنان خشمناک گردید که دو گونه اش برافروخته شد تکیه داده بود حرکت کرده راست نشست . فرمود سماعه ! بدترین مردم در نظر مردم کیانند.

گفتم سوگند به خدا به شما دروغ نگفتم بدترین مردم در نظر مردم ما هستیم زیرا آنها ما را کافر و رافضی می نامند در این هنگام به من نگاهی کرده فرمود چگونه خواهید بود آن روز که شما را بسوی بهشت و آنها را به طرف آتش برند آن زمان به سوی شما نگاه می کنند و بگویند چه شد؟ کسانی را که از اشرار می شمردیم اینکه در جهنم نمی بینیم .

سماعه! از هر یک از شما گناهی سر زند روز قیامت به پای خود به پیشگاه خدا می رویم و برای او شفاعت می کنیم ، شفاعت ما را قبول می فرماید: سوگند به خدا ده نفر از شما به جهنم وارد نمی شوند. بخدا سوگند سه نفر از شما وارد جهنم نمی شوند، نه بخدا سوگند یک نفر هم از شما وارد نمی شود. کوشش و جدیت کنید در بدست آوردن درجه عالی بهشت و دشمنان خود را به وسیله ورع و پرهیزکاری به اندوه مبتلا نمائید.

6 - عن حذيفة بن منصور قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه رجل فقال جعلت فدا لك ان لي اخالا يوتي من محبتكم و اجلالكم و تعظيمكم غير انه يشرب الخمر فقال الصادق عليه السلام اما انه لعظيم ان يكون محبنا بهذه الحالة و لكن الا انبئكم بشر من هذا. الناصب لنا شر منه و ان ادنى المومنين و ليس فيهم دنى ليشفع في ماء تي انسان و لو ان اهل السموات السبع و الارضين السبع و البحار السبع شفعا في ناصب ما شفعا فيه . الا ان هذا لا يخرج من الدنيا حتى يتوب او يبتليه الله ببلاء في جسده فيكون تحبيطا لخطايا حتى يلقي الله عزوجل لاذنب له . ان شيعتنا على السبيل الا قوم ان شيعتنا لفي خير ثم قال ان ابي كان كثيرا ما يقول احب حبيب آل محمد و ان كان مرهقا ذيالا و ابغض بغيض آل محمد و ان كان صواما قواما. (31)

حذیفة بن منصور گفت من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم مردی وارد شده عرض کرد فدایت شوم مرا برادری است که شیطان او را از لحاظ محبت و احترام و تعظیم شما خانواده نمی تواند بفریبد ولی عیبی که در اوست شراب می خورد. حضرت صادق علیه السلام فرمود همانا این قسمت خیلی عظیم است که محب و دوست دار ما شرابخوار باشد. ولی ترا خبر دهم کسی که از او هم بدتر است دشمن ما خانواده از چنین شخصی بدتر است .

پست ترین مومنین با اینکه در میان مومنین ، پست وجود ندارد می تواند دوپست نفر را شفاعت کند ولی اگر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا درباره دشمن ما خانواده شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد.

این شخص را ذکر کردی از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه توبه نماید یا خداوند او را به بلائی در بدنش مبتلا می کند که گناهِش از بین برود تا خداوند را بدون گناه ملاقات کند. شیعیان ما در راهی استوارند همانا شیعیان ما عاقبت بخیرند.

آنگاه فرمود پدرم پیوسته می فرمود دوست بدار آل محمد ((صلوات الله علیهم اجمعین)) و اگر چه فتنه جو و متکبر باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد صلوات الله وسلامه را اگر چه پیوسته روزه دار و شب زنده دار باشد.

7 - قال ابو عبدالله علیه السلام ابلغ موالینا عنا السلام و اخبرهم انا لانغنی عنهم من الله شیئا الا بعمل و انهم لن ینالوا و لا یتنا الا بعمل او ورع و ان اشد الناس حسرة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره . (32)

حضرت صادق علیه السلام فرمود سلام مرا به دوستانمان برسان و به آنها بگو ما نمی توانیم بی نیاز کنیم شما را از طرف خدا مگر به عمل و هرگز به ولایت ما

نخواهید رسید مگر به پرهیزکاری و عمل ، پشیمان ترین مردم در روز قیامت
کسی ، است که کار خوبی را توصیف نماید و خود برخلاف آن عمل کند.

پاورقی

- 1- روضه کافی ، ص 76.
- 2- روضات الجنات ، ص 271، ج 12؛ بحار، ص 72؛ تمام قصیده در ص 219؛ الغدير، ج 2 ذکر شده .
- 3- ج 2 الغدير، ص 274.
- 4- به نقل دیگری در ص 273 الغدير می نویسد سید وقتی که تمام صورتش سیاه شد سه مرتبه گفته‌کذا یفعل باولیا تک یا علی با دوستان تو اینطور معامله می شود علی جان ، در این موقع نقطه سفید پیدا شد.
- 5- ینابیع الموده ، ج 1، ص 95.
- 6- عبدی همان سفیان بن مصعب عبدی شاعر کوفی است که حضرت صادق علیه السلام درباره او می فرمود: یا معشر الشیعة علموا اولادکم شعر العبدی فانه علی دین الله .
- 7- جلد یازدهم بحار الانوار، ص 137.
- 8- جلد یازدهم بحار الانوار، ص 144.
- 9- هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتح خیبر بازگشت و وارد مدینه شد زنی یهودی ران مسمومی را بریان کرده به هدیه خدمت آنجناب آورد. حضرت فرمود نان بیاورید. هنوز آنجناب دست به غذا نبرده بود براء بن معرور شروع به خوردن کرد. علی علیه السلام فرمود براء بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سبقت مگیر. گفت مثل اینکه تو پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بهیخل می دهی . فرمود نه من از نظر احترام و عظمت پیغمبر می گویم برای من و تو و احدی جایز نیست که در کار یا سخن یا خوراک یا آب بر پیغمبر پیشی بگیرد. براء گفت من که آنجناب را بخیل نمی دانم . علی علیه السلام فرمود چون این غذا را زنی یهودی آورده وضعش معلوم نیست اگر به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوری ترا آسیبی نمی رساند ولی بدون اجازه اگر خوردی چنانچه زیانی دیدی از جانب خودت می باشد. براء این سخنان را می شنید و لقمه را در دهان گذاشته می خورد. به واسطه همان لقمه مسموم از دنیا رفت . این گفتگو همان مزاحی بود که حضرت اشاره فرمود.
- 10- جزء 17 بحار الانوار چاپ آخوندی ، ص 310 و 320.
- 11- روضه کافی ، ص 78.
- 12- روضه کافی ، ص 236.

- 13- اصول کافی ، ج 2، ص 400.
- 14- معانی الاخبار، ص 123.
- 15- روضات الجنات ، ص 591.
- 16- الکنی و الالقاب ، ج 2، ص 136.
- 17- خزائن نراقی .
- 18- خزائن نراقی ، ص 227.
- 19- محمد بن مسلم از بزرگان اصحاب و حواری حضرت باقر و صادق علیهما السلام است .
- 20- دارالسلام نوری ، ج 2، ص 271.
- 21- جلد 15 بحارالانوار، جزء اول ص 292.
- 22- آیا با حلوائی زعفرانی ای پسر هند جگرخوار می خواهی شرافت و دین ما را بر بانی . به خدا پناه می برم این کار نخواهد شد مولا و آقای ما امیر المؤمنین است . الکنسی و الالقاب ، ج 1، ص 7.
- 23- الکنی ، ج 2، ص 269.
- 24- جلد 15 بحارالانوار، جزء اول ، ص 244.
- 25- این چند روایت از جلد 15 بحار جزء اول ، ص 143 و 144.
- 26- ینابیع الموده ، جزء اول ، ص 111.
- 27- الکنی و الالقاب ، ج 1، ص 4.
- 28- جلد 15 بحارالانوار، ص 128، جزء اول .
- 29- جلد 15 بحار، جزء اول ، ص 129.
- 30- جلد 15، بحارالانوار، جزء اول ، ص 33.
- 31- جلد 15 بحارالانوار، ص 135.
- 32- جزء دوم بحار، ص 28.

فهرست مطالب

3	مقدمه
5	نمونه ای از دوستان واقعی ائمه <small>علیهم السلام</small>
8	سید حمیری در حال احتضار چه دید
20	.. معنی حدیث لاتعادو الایام
21	معنی حدیث لاتعادو الایام
25	با دشمنان اینطور می کنند با دوستان چه خواهند کرد؟
28	تقلید از علی <small>علیه السلام</small> کرد یکی از پادشاهان
32	ارادت دوستان و توجه ائمه <small>علیهم السلام</small> به آنها
34	فرزندان خود را این چنین تربیت کنید
36	اسم شیعه بر هر کسی صادق نیست
38	داستان قبل را تاءید می کند
40	نعمت واقعی چیست ؟
42	چند روایت در دوستی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
50	پاورقی
52	فهرست مطالب